

ادامه از صفحه ۶

کاغذبازی بس است!

وقتی مقامات بریتانیایی، آلمانی و فرانسوی، درباره توافق تجاری با آمریکا صحبت می‌کنند، حما آگاه هستند به همان اندازه که این اتفاقات به نفع آنهاست، توافق برجام هم برای‌شان منافی دارد؛ پس فقط یک برداشت از بیان این بهانه می‌توان داشت و آن اینکه مقامات بریتانیایی با مقایسه توافق تجارت آزاد و یک توافق امنیتی (برجام)، در حال مقایسه ارزش جان مردم بریتانیا با پول هستند. چنین انتخابی عقلانی نیست؛ مگر اینکه بریتانیا امروز مانده نان باشد. اروپا خود به‌خوبی می‌داند کاهش حضور موثر ایران در منطقه، با توجه به نبود پیمان‌های امنیتی منطقه‌ای تا چه اندازه به امنیت ضربه خواهد زد، با توجه به موازنه شکننده بین کشورهای منطقه و پیامد جنگ‌های ۲۰ساله آمریکا در غرب آسیا که منجر به ظهور داعش و دیگر نیروهای خودخوانده در منطقه شده است، بی‌شک به‌زودی وضعیت باز هم از کنترل خارج خواهد شد. فرانسه امروز ناگزیر به مداخله در لبنان شده است، صرف‌نظر از هزینه‌هایی که فرانسه باید بپردازد، این بازگرم با پذیرش این مسئولیت، به لبه تیغی راه می‌رود که هر لحظه با احتمال نادیده گرفته‌شدن یکی از بازیگران دولتی و غیردولتی ذی‌نفع منطقه‌ای، احتمال دارد خودش را با توجه به آن سابقه افراط‌گرایی داخلی‌اش به مخاصره بیندازد. این تجربه احتمالا خیلی زودتر از حد تصور، به رئیس‌جمهور جوان فرانسه و اروپا نشان خواهد داد برای باقی‌ماندن مشکلات غرب آسیا در خود غرب آسیا، باید اراده و استقلال کشورهای منطقه، به لحاظ مادی و معنوی تقویت شده و سرنوشت‌شان به خود آنها سپرده شود. در منطقه رهبران توانمندی حضور دارند که به‌خوبی نیک و بد موجود را می‌شناسند و براساس واقعیت‌های منطقه‌ای عمل می‌کنند. این درون‌سیاری منطقه‌ای با به‌خودسیاری مشکلات منطقه‌ای، به نفع رهبران اروپایی است که در کشورهای‌شان مشکلات بی‌شماری دارند. در عوض، وظیفه رهبران اروپایی فقط مانجیرگری بی‌طرفانه بوده که تنها خواسته مردم منطقه و ایران است، اروپا باید به خود بیاید، مداخله‌های پنهان یا آشکار در مسائل دولت‌های منطقه‌ای، آن‌گونه که آمریکا در حال انجام آن است، نه با وضعیت تاریخی منطقه و نه با تحول قدرت کنونی در سطح بین‌المللی همخوانی دارد. پیامدها و تبعات این رفتار که زخم عمیقی در منطقه ایجاد می‌کند، به اروپا نیز آسیب خواهد رساند. امروز، وظیفه اروپا رساندن برجام به نتیجه‌ای ملموس از نظر اقتصادی و هنجاری است. این وظیفه سرنوشت اروپا را مشخص خواهد کرد.

سخن پایانی: درحالی‌که دولت ترامپ فقط فکر شمارش دست‌آوردهای دولتش در موقعیت در انتخابات و رسیدن به آرای بیشتر است، به نظر می‌رسد اروپا دچار سستی و انفعال است. ترامپ و دولتش در سقوئی آزاد، خود را تسلیم تحول قدرت در سطح بین‌المللی کرده‌اند. به‌ظاهر ترامپ در حال جنگ با چین است؛ اما در باطن فکر درخورتوجهی به افول آمریکا دارد. این بافکاری که در اختیارش است اروپا را نیز قربانی گذر از موقعیت کنونی کند، اروپا توصیه به استقلال راهبردی را جدی نمی‌گیرد. ترامپ و دولتش به خسارت‌های اتنی مانورهایی که در این چهارساله انجام داده‌اند و هنوز ادامه دارد، فکر نمی‌کنند؛ درحالی‌که تبعات این مانورها خسارتی نیز به اروپا تحمیل خواهد کرد.

اروپا نمی‌تواند ادعا کند وضعیت فعلی، همه تلاشی است که می‌تواند برای حفظ برجام انجام دهد. رهبران اروپایی باید درد عمیق این مسئله را

درک کنند که اروپا جزِ کاغذبازی در نظام بین‌المللی هیچ جایگاهی ندارد و این مسئله نمی‌تواند عادی باشد. اروپا باید بتواند به‌عنوان آمانتگذار توافق

برجام، اقدامی در راستای حذف تحریم‌های ایران انجام دهد. اگر وضعیت فعلی همین‌گونه باقی بماند، اروپا باید مرگ توفان را اعلام کند و بپذیرد ایران نیز همانند بریتانیا، آلمان و فرانسه که طبق قانون جنگل آمریکایی‌عمل می‌کند، با خروج از این توافق حق دارد به روشی که مایل باشد، عمل کند. حتی طبق همان قانون جنگل، شکل‌گیری استقلال راهبردی اروپا، نشان‌دهنده درک اروپا از نقطه عطف کنونی در تاریخ است که اهمیت صدای خاص اروپایی را نشان می‌دهد. بااین‌حال هنوز رهبران این‌قاره متوجه آن نشده‌اند. درحالی‌که نیروهای روسیه و چین درصدد عبور از جالش برجام با تعلقات سابقین خود هستند، اروپا هنوز وابسته به تصمیمات قدرتی است که دیگر ارزشی برای هم‌پیمان خود قائل نیست. اگر اعلام پایان توافق هسته‌ای و مرگ آن برای رهبران اروپایی دشوار است، دست‌کم می‌توانند در برخورد دیپلماتیک با آن جدی‌تر عمل کنند. صبر راهبردی ایران دیگر به پایان رسیده است و پس از آن پاسخ منفعلانه اروپا را نخواهد پذیرفت. بازگشت و افزایش هر نوع تحریمی علیه ایران پذیرفتنی نیست. در صورت انتخاب مجدد ترامپ، بازی ایران بسیار تغییر خواهد کرد. در آن زمان، توافقی برجام دیگر نجات‌دانی نیست. این مسئله همان‌گونه که برای ایران، برای اروپا نیز شفاف است، از اروپا نمی‌خواهد واقعیت را ببیند، ایران، چین و روسیه به جای آن نگاه خواهند کرد. فقط کافی است اروپا سلب مسئولیت کند و از مقام توخالی و تشریفاتی خود کناره‌گیری کند. دیگر قدرت‌ها خود به‌خوبی می‌دانند به جای کاغذبازی برای رهبری در سطح بین‌المللی چه می‌توان کرد.

•رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

دیپلماسی

از مسعود سخن می‌گویم

عباس اسماعیلی، زمین‌شناس

اینجا خاطره چریکی را تازه می‌کنیم و اندوهی را به یاد می‌آوریم که «در زرفای شادخویش نهفته بود». مسعود را می‌گویم، مسعود. نه از زئرال‌ها سخن می‌گویم و نه آن یکی رهبران دیگر که حکم‌ها را به نوسان قلب امضا می‌کنند. اینجا از یک چریک سخن می‌گویم که هیچ درجه‌ای بر دوشش نیست و هیچ مدالی بر سینه‌اش. اینجا زمانی یک قلب می‌تپید قلبی که بوی بیگانه را از خانه تشخیص می‌داد. گوشش تیز می‌شد سرش را می‌زدید و در پناه سنگی تفنگ را نشانه می‌رفت تیری زتاب می‌شد. از میان معبر دوربین نشانه می‌گیرد به زبان دل جاری می‌شود «رب الشرح لی صدی»، نفس و شادی کردیم گویی که انکار اسکندر مقدونی بودیم و فتح کردیم و به هیچ «بیدرباش شبانه‌ای» پاسخ



گفت‌وگو با محمدرضا عالی‌پیام، تهیه‌کننده، کارگردان و مستندساز

وقتی آقای هالو دیپلمات شد

استفاده می‌کنید باید فرم پر کنید. تمام مدتی که کار شخصی می‌کردیم و برای سپاه کار نمی‌کردیم حقوق نمی‌گرفتیم. آن زمان حقوق ماهی دو هزار تومان بود. بعد من به وزارت خارجه منتقل شدم و حضورم در سپاه خیلی کم بود.

۴ پس ماجرای ورود شما به وزارت خارجه از میز مونتاز و عضویت در سپاه شروع شد؟

من در روزنامه جمهوری اسلامی کار می‌کردم که سردبیرش آقای میرحسین موسوی بود. در سفر به افغانستان هم با کارت خبرنگاری هم‌جا رفتم. بعد که برگشتم به روزنامه‌ها همکاری و در بخش خبر شب‌ها کار می‌کردم. آقای میرحسین که سرپرست وزارت خارجه شد (۱۴ تیر ۱۳۶۰ تا ۲۴ آذر ۱۳۶۰) بچه‌های تیم را از روزنامه جمع کرد و آورد. خیلی‌ها آمدند مثل آقای آهنی، رحیم‌پور.

۴ همچنین آقای بهرام قاسمی که اکنون سفیر در فرانسه است،
بله. آقای آقا‌زاده بود که در روزنامه معاون مالی بود و در وزارت خارجه معاون مالی و بعد وزیر شد. تیم از روزنامه به وزارت خارجه آمد و به من که گفتند، گفتیم من سپاه هستم، گفتند درخواست انتقال می‌نوسیم که از سال ۶۰ تا ۶۸ از سپاه مأمور به خدمت در وزارت خارجه بودم. **۴ در این سال‌ها در وزارت خارجه در حوزه افغانستان کار می‌کردید؟**

تمام آن هشت سال به‌عنوان کارشناس امور افغانستان ارتباطاتی با همه داشتم؛ آقای حکمتیار، ربانی و دیگران. وقتی از پاکستان به ایران می‌آمدند گاهی حتی به خانه من می‌آمدند. با آقای مزاری هم بسیار به هم نزدیک بودیم. ارتباطات زیادی با همه طیف‌ها افغانستان داشتم. **۴ از سال ۶۰ تا ۶۸ نظر شما درباره ارتباط با طیف‌های مختلف افغانستان چقدر در تصمیم نهادهای بالادستی برای حمایت با نزدیک‌شدن**

تأثیرگذار بود؟

خیلی چیزها در افغانستان دیده بودم که کسی ندیده بود. حتی در کابل در پوشش افغانستانی حدود ۱۵-۲۰ روز به سر بردم. به مکرران که محل مقر روس‌ها بود، وارد شده و فیلم‌برداری کردم. در کابل که تحت اشغال روس‌ها بود کلی فیلم‌برداری کردم. حتی پایگاه‌هایی که عربستانی‌ها در پاکستان برای مجاهدین درست کرده بودند و آموزش می‌دادند؛ یعنی پایه‌های اولیه طالبان آنجا گذاشته شده بود، من با آنها خیلی ارتباط داشتم. افکارشان خیلی عجیب و افراطی بود. مثلاً به من می‌گفتند پاچه شلوارت باید تا وسط زانویت باشد، اینکه تا روی مچ پایت آدم حرام است و سنت پیامبر نیست، یا با قاشق که غذا می‌خوریدم چپ‌چپ نگاه می‌کردند و می‌گفتند طبق سنت پیامبر باید با دست غذا خورد. مثلاً می‌گفتند شنیده‌ایم در مشهد روزانه صد هزار نفر کافر می‌شوند. همین که از در [حرم] وارد می‌شوند و آن را می‌بوسند، کافر می‌شوند. من گزارش کردم گفتیم چنین عقاید افراطی‌ای در این اردوگاه‌ها که عرب‌ها در پاکستان دارند جاری است و اینها خیلی خطرناک هستند و می‌توانند در آینده خطرناک باشند که بعدها طالبان از این گروه به وجود آمد و احمدشاه مسعود و مزاری را هم همین‌ها ترور کردند. چندین دیپلمات ایرانی را در مزارشریف کشتند. اینها جزء اولین مشاهدات من در افغانستان بود که برای علمای قم مطرح کردم و پیشنهاد می‌کردم هیئت‌هایی فرستید و این افکار تا این حد افراطی را تا حدودی تعدیل کنید. آن زمان کسی اینها را جدی نگرفت و طالبان از پایگاه عرب‌ها به وجود آمد.

۴ مسعود به مورد اعتقادات مذهبی سختگیر بود؟

ایدا، آدم تحصیل‌کرده و روشنفکری بود. در تمام مدتی که ما آنجا بودیم در کار آنها دست باز نماز می‌خواندیم و از یک تکه سنگ به عنوان مهر استفاده می‌کردیم. یک‌بار آخوندی از من پرسید چرا روی سنگ سجده می‌کنید؟

اینجا پنج‌شیر. اینجا القاب دروغین نیست. اینجا مگر شیر بوده‌ای که لقب بگیری شیر دره پنج‌شیر و وقتی کودکی، زجر مداران و خواهران را بیش از آنان می‌فهمی؛ خیلی پیش‌تر از زمان قصه ما که مسعود نه شیر بود و نه که به اندوه می‌ایستاد و نظاره می‌کرد. در این کوچه، در آن گذر و تماشای می‌کرد و «درد در رگانش می‌پیچید». گویی هنوز درد را نیز نمی‌شناخت، نگاه بود، فقط نگاه، نگاهی چسب بی‌قرار پرنده‌ای که پرواز می‌کند به‌دنبال رد پای‌های پدر، رد پای مادر، رد پای خواهر. آشفته‌حال... مگر نه آنکه نگاه همه کودکانی که سردار و زئرال و چریک می‌شوند، این‌گونه پرواز گرفته است. ما



گفت‌وگو با محمدرضا عالی‌پیام، تهیه‌کننده، کارگردان و مستندساز

وقتی آقای هالو دیپلمات شد

کوله‌پشتی‌هایمان بود و خودمان حمل می‌کردیم ماند. در ایران سرپایی ساختم به نام «غازیان افغان» (افغانستانی‌ها به مجاهدان غازی می‌گفتند، یعنی کسی که در راه خدا غزا می‌کند) این سریال در سال ۶۰-۶۱ در شش قسمت از شبکه یک سیما پخش شد.

۴ دربارهٔ امرصاحب بود؟
خیر، تاریخ افغانستان را به‌طور مستند قبل از ظاهرشاه و داوود، از اوایل که تشکیل شد به تصویر کشیدم که بخشی هم مربوط به پنجشیر بود.

۴ آن زمان از لحاظ سازمانی به صداوسیما وصل بودید یا کارگردان آزاد بودید؟

به صداوسیما وصل نبودم. وقتی فیلم‌ها را گرفتم و برگشتم از صداوسیما درخواست میز مونتاز کردم. ما را به واحد سپاه معرفی کردند. آن زمان هر قسمت سیما دست یک واحد بود مثلاً واحد سپاه، جهاد و... . اجاره میز و کرایه لابراتوار را هم دادم. همه کارها را با هزینه خودمان انجام دادیم و هیچ وابستگی گروهی نداشتیم. در همین جریانات بود که سپاه گفت چون از امکانات ما استفاده می‌کنی، باید سپاهی شوید. گفتیم من پولش را می‌دهم، گفتند با این حال باید سپاهی شوید.

۴ فیلمتان که از تلویزیون پخش شد از شما خریدند؟
بله با تلویزیون قرارداد بستم و براساس آن قرارداد هر سربوسی که به من می‌دادند، پولش را می‌گرفتند.

۴ نبرد پنجشیر در چه مرحله‌ای بود؟ چه چیزهایی از امرصاحب و از ترندهای چریکی یادتان هست؟

در تمام عملیاتی که مسعود بود همراهش بودم حتی در عملیاتی که خودش نبود و گروه‌ها را می‌فرستاد حضور داشتم. یاد می‌آید در یکی از این عملیات‌ها کمینی بر سر راه نیروهای دولتی زدن و شب مواد منفجره را کف جاده کار گذاشتند، سیم را کشیدند و برگشتیم بالا تا صبح منتظر بودیم. موقع عبور کاروان نظامی هر چه دمکه انفجار را زدند عمل نکرد. تا تاریک‌شدن هوا نشستیم و برگشتیم. گفتند شاید باتری‌ها خالی شده. شب دوم با باتری‌های نو رفتیم. از شب تا صبح منتظر شدیم و نیروها و تانک‌ها که رد می‌شدند باز عمل نکرد. تا غروب که هوا تاریک شود منتظر ماندیم و برگشتیم. یکی از نیروها گفت فکر می‌کنم سیمی که کشیده‌ایم به خاطر نم زمین اتصالی کرده و مشکل از باتری نیست. بچه‌ها اصرار داشتند که این عملیات را تمام کنیم. برای روز سوم در کمین خودمان نشسته بودیم درحالی‌که لو رفته بودیم، چوپان‌ها ما را لو داده بودند و آتش رگبار مفصلی روی ما گرفتند که یکی، دو نفر زخمی شدند و به پایگاه برگشتیم. این تنها عملیات ناگام بود. همه عملیات‌های مسعود با دقت و وسواسی که داشت و قبل و بعد عمل را در نظر می‌گرفت، موفق بود.

۴ در آن بازه زمانی تیم فیلم‌بردار و صدابردار داشتید یا تنها بودید؟
اولین سفری که رفتیم ۱۰ نفر بودیم. سفر دوم هشت نفر، سفر سوم شش نفر و در آخر دو نفر بودیم. گاهی می‌فیلم‌برداری می‌کردم و هم‌کارم عکاسی می‌کرد یا برعکس. صدابردار نداشتیم. دوربین‌های آن زمان صدا را هم ضبط می‌کرد.

۴ با چه کسی همراه بودید؟
مرتضی باقری، ایشان یک سفر به تنهایی به اندراب رفت و فیلم تهیه کرد.

۴ ایشان بعدا به سپاه پیوست؟

بله. کار مونتاز را با هم انجام می‌دادیم.

۴ پیوستن ایشان به سپاه طی همان روندی بود که گفتید؟

بله. هیچ‌کدام نمی‌خواستیم سپاهی شویم و گفتند چون از امکانات ما

اکنون کلمات و صداها در گوشم می‌پیچد. نام مکان‌ها، جغرافیای کراهی که من می‌شناسم، هنوز پنهانوار است با کوه‌ها و دره‌های پرآبش و جوپیار برف‌های ذوب‌شده رو به سوی اقیانوس، چرا که من زاری هستم که با پای پیاده می‌رود و اسبیم در کنارم و سگم کمی آن‌سوتر. من پیاده سفر می‌کنم. کلمات، اصوات و نام مکان‌ها در گوشم می‌پیچد. مگر می‌شود بی‌تفاوت بود و همه صداها را به یک‌گونه شنید. این‌بار اما ما اینجا جمع شده‌ایم تا خاطره‌ای را دوباره بشنویم، بشنویم و بشنویم. صدای طبل می‌آید، صدای غرش تک‌تیری در دره می‌پیچد؛ صدا از پنج‌شیر می‌آید. از مسعود سخن می‌گویم؛ از احمدشاه مسعود، از شیر مکان‌ها، جغرافیای کراهی که من می‌شناسم، هنوز پنهانوار است با کوه‌ها و دره‌های پرآبش و جوپیار برف‌های ذوب‌شده رو به سوی اقیانوس، چرا که من زاری هستم که با پای پیاده می‌رود و اسبیم در کنارم و سگم کمی آن‌سوتر. من پیاده سفر می‌کنم. کلمات، اصوات و نام مکان‌ها در گوشم می‌پیچد. مگر می‌شود بی‌تفاوت بود و همه صداها را به یک‌گونه شنید. این‌بار اما ما اینجا جمع شده‌ایم تا خاطره‌ای را دوباره بشنویم، بشنویم و بشنویم. صدای طبل می‌آید، صدای غرش تک‌تیری در دره می‌پیچد؛ صدا از پنج‌شیر می‌آید. از مسعود سخن می‌گویم؛ از احمدشاه مسعود، از شیر

زینب اسماعیلی؛ شاید کمتر کسی بداند که محمدرضا عالی‌پیام، طنزپرداز
ی که با تخلص آقای هالو شناخته می‌شود، جزء اولین کسانی است که
احمدشاه مسعود را به ایران شناسانده است. او اندکی بعد از پیروزی
انقلاب، به پنجشیر می‌رود تا فیلمی درباره افغانستان بسازد؛ ولی جذب
شیر پنجشیر شده و این سفر چند نوبت دیگر هم تکرار می‌شود تا اینکه او
از خبرنگاری روزنامه جمهوری اسلامی به میز مونتاز سپاه در صداوسیما و
در نهایت به مسئولیت میز افغانستان در وزارت امور خارجه می‌رسد. در این
گفت‌وگو او از نخستین تجربه چند ماهه نزدیکی به احمدشاه مسعود به‌عنوان
اولین خبرنگار خارجی که به پنجشیر رفته است، سخن می‌گوید. بخش اول
پرونده «شرق» درباره احمدشاه مسعود در تاریخ ۱۸ شهریور منتشر شد.

۴ آنچه درباره ارتباط شما با احمدشاه مسعود شنیده‌ام این است که
قبل از انقلاب برای شما و چند نفر دیگر از دوستان، ماجرای مجاهدین
در افغانستان جذاب می‌شود و به‌طور شخصی به افغانستان می‌روید.
درباره این آشنایی و سفر بگویید؟
اولین سفر من و دوستانم به افغانستان سال ۵۸ و بخشی از سال ۵۹ بود که تازه انقلاب ما پیروز شده بود. من چون فیلم‌ساز بودم برای تهیه فیلم مستند با چند نفر از دوستانم به افغانستان رفتم. سفر اول از مرز تایباد به سرته و نیمروز و تا نزدیکی‌های هرات رفتیم. بخشی از مسیر را با ماشین رفتیم و بقیه راه را با موتور ایژ. حدود یکی، دو ماه آنجا بودیم و فیلم و عکس تهیه کردیم و برگشتیم. به من گفتند اصل دیرگری‌ها آن طرف افغانستان است.

۴ رسیدن به آن منطقه چقدر طول کشید؟ چطور رفتید؟
از ایران به پاکستان رفتیم. مدت کوتاهی در پیشاور بودیم و با سران مجاهدین و احزاب که همه در پاکستان بودند ملاقات و مصاحبه کردیم. ازجمله کلب‌الدین حکمتیار، ربانی، مولوی منصور و بقیه. در آن زمان هشت حزب در افغانستان فعال بود که رهبران همه‌شان در پیشاور بودند. بعد با ماشین تا لب مرز افغانستان و پاکستان رفتیم و از آنجا وارد مناطق شرقی افغانستان شدیم و بقیه سفر را پیاده ادامه دادیم. آن زمان هیچ حاکمیت درستی در افغانستان نبود و مجاهدین براساس شرایط منطقه رفت‌وآمد می‌کردند. کتر، ننگرهار و نورستان را دیدیم و دوباره برگشتیم. شاید هشت، نه سفر به افغانستان داشتم. در سفرهای بعدی با تجهیزات و فیلم بیشتر رفتیم، چون آن زمان فیلم‌های هشت میلی‌متری بود که دو سه دقیقه بیشتر فیلم نمی‌گرفت. با آقای برهان‌الدین ربانی هماهنگ کردیم که به پنجشیر برویم، به ما راهنما دادند. یک سفر چهار، پنج روزه پیاده از مرز پاکستان تا پنجشیر رفتیم. در این نوبت سفر، هفت ماه در پنجشیر با احمد شاه مسعود بودم. اولین خارجی‌ای بودم که پایش به آنجا باز شده بود و بعد از من خیلی‌ها از خبرنگارهای آمدند.

۴ از آن هفت ماه بگویید: نزدیک‌شدن به احمد شاه مسعود راحت بود؟ وضعیت چطور بود؟

در تمام مراحل با احمدشاه بودم. حتی شب‌ها با هم در یک اتاق می‌خوابیدیم. آنجا به ایشان امرصاحب می‌گفتند و هرجا می‌رفت خیلی احترام می‌گذاشتند و این احترام شامل حال ما که میهمانان خاص ایشان بودیم هم می‌شد. بسیار فرد باهوش و خستگی‌ناپذیری بود. یاد می‌آید حرکت از یک پایگاه به پایگاه دیگر، شب‌ها انجام می‌شد که جاسوسان دشمن خبردار نشوند. در زمان پیاده‌روی بعد از هر یک ساعت، معمولاً ۱۰ دقیقه استراحت می‌دادند. شبانه در برقی که گاه تا کمر را می‌پوشاند پیاده‌روی می‌کردیم تا صبح به پایگاه برسیم.

۴ حتماً بقیه نیروها هم در آن پیاده‌روی‌ها خسته می‌شدند. امرصاحب چطور برخورد می‌کرد؟

آنها بچه‌های کوهستان بودند و عادت داشتند. ما هم اواخر عادت کرده بودیم. پیاده‌روی در برف روش خاصی داشت؛ مثلاً در یک متروریم برف، نفری که جلوتر می‌رفت کارش سخت‌تر بود، چون باید برف را می‌کوبید. نفرهای بعدی راحت‌تر می‌رفتند چون برف کوبیده شده بود. برای اینکه طلمی در حق این قاطر نشود، نفر اول که یک ربع جلو می‌رفت، عقب می‌آمد و افراد به‌نوبت می‌رفتند جلو و این‌طوری حتی در راه‌قنر عدالت مراعات می‌شد.

۴ تیم پیاده‌روی شبانه با سرکشی امرصاحب معمولاً چقدر نرفته بود؟
معمولاً ۳۰، ۴۰ نفر کمتر نبود، چون امکان داشت تله گذاشته باشند و قبلاً چند نفر را جلوتر و عقب‌تر می‌فرستادند. مسائل امنیتی را رعایت می‌کرد. زندگی در پایگاه هم برای خودش عالمی داشت. قبل از طلوع آفتاب همه نماز جماعت می‌خواندند و جای مختصر و صبحانه می‌خورند و در حال چمپانمه منتظر طلوع آفتاب می‌ماندیم و کسی دیگر حق خوابیدن نداشت. آفتاب که طلوع می‌کرد تمرین‌ها و به قول افغانستانی‌ها پرکتیس شروع می‌شد. برای من جالب بود که مسعود خیلی به مسائل نظامی و اطلاعاتی اشراف داشت. هم چریک شهری و هم کوهستانی را آموزش دیده بود و به ما می‌گفت بگویید چه چیزی بلد هستید که من بلد نیستم و از ولع گوش می‌کرد. به گوش‌کردن اخبار سر ساعت خیلی پایند بود تا از خبرها مطلع شود.

۴ بی‌بی‌سی گوش می‌داد؟

اخباری که آن زمان قابل استفاده بود بیشتر بی‌بی‌سی بود.

۴ گفتید به صحبت‌ها شما گوش می‌داد که تجربه کسب کند. شما چه تجربیاتی به ایشان منتقل می‌کردید که برایش جالب بود؟

این شیوه‌هایی در انقلاب استفاده کرده‌ایم و تا جایی که مفید است به کار بگیرد. برایش جالب بود که انقلاب بدون جنگ و خونریزی انجام شده بود. در هفت‌ماهی که در پنجشیر بودید، تنها بودید یا دستیار هم

داشتید؟ راش‌هایی که گرفتید به فیلم تبدیل شد؟

این سفر ما دو نفره بود. متأسفانه موقع برگشت اسب‌هایی که بار ما می‌بردند جلوتر بودند و در نقطه‌ای به رودخانه افتادند و حدود ۴۰ حلقه فیلم آب دید. خیلی اتفاق بدی بود ولی ۸۰، ۷۰ حلقه که در